

ایمان و کفر در تمثیلات قرآن

کھ فاطمه ذاکر^۱

چکیده

تمثیل یکی از روش‌های تصویر سازی و مجسم کردن موضوعات است که مخاطب را به تخیل و تفکر وامی‌دارد. تمثیل‌های قرآنی علاوه بر آنکه آموزه‌های اخلاقی و تربیتی و جنبه‌ی اعجاز دارند؛ زیباترین جلوه‌های ادبی، بلاغی در قرآن را نیز به نمایش می‌گذارند.

در این پژوهش، با استفاده از روش تحلیلی-توصیفی، تمثیلات ایمان و کفر در آیات قرآن را مورد بررسی و مطالعه قرار داده و این بررسی حکایت از این دارد که قرآن به حقیقت ایمان و کفر، مقایسه‌ی مومن و کافر، ویژگی مومن و کافر و آثار ایمان و کفر پرداخته است. در نهایت با بررسی تمثیلات، حقیقت ایمان به چراغ فروزان و آب زلال و حقیقت کفر به کف بی‌دوام تعبیر شده، خداوند در تعدادی از آیات به مقایسه‌ی مؤمنین و کفار به صورت مستقیم پرداخته، اعمال کافران به دریای ظلمات و خاکستر و سراب فریبنده تشبیه شده، مؤمنین در کمال صبر و استقامت و کافر در خیانت و تکذیب پروردگار و همانند سگ‌ها و حیوان گنگ بوده و در نهایت مؤمن به آرامش و سکون و پاکی و کافر به هلاکت می‌رسد.

واژگان کلیدی: مثل، تمثیلات قرآنی، ایمان، کفر.

۱. مقدمه

قرآن، کتاب هدایت انسانها است که در آن تعالیم زندگی و اصول اخلاقی و تربیتی به منظور فهم همه انسانها با هر میزان آگاهی در قالب مثل بیان شده است. این کتاب آسمانی، با وا داشتن انسانها به تفکر و تعقل در آیات الهی و نظام آفرینش و نظر در خلقت خویشتن و تعمق در سرگذشت اقوام پیشین و با معرفی انسانهای مقاوم و نمونه به تربیت و رشد و هدایت آنها همت می‌گمارد و در این راه از «تمثیل» استفاده می‌کند و آن را به خدمت می‌گیرد و مسائل پیچیده را در قالب «مثال» و حکایت، قابل درک برای مردم می‌نماید.

درباره تمثیل در قرآن نوشتارهای متعددی وجود دارد، مانند: «امثال القرآن» اثر دکتر محمود بن شریف، «روضه الامثال» اثر فقیه بزرگوار الکوز کنانی، «مثل در قرآن کریم» اثر محمد موسی رضایی، «تمثیلات در قرآن» اثر حمید محمد قاسمی. در نوشتارهای مذکور درباره تمثیل در قرآن بحث شده، اما به هیچکدام بصورت تفصیلی و جزئی به مورد ایمان و کفر در آیات تمثیل نپرداخته است.

در این مقاله، اهداف کاربرد تمثیل در قرآن از جمله محسوس جلوه دادن مسائل، خاموش ساختن لجوجان، ایجاد تنوع در بیان، جذابیت بخشیدن به سخن، نزدیک ساختن مسائل و تذکر و برانگیختن فکر و اندیشه ی بشر بررسی می‌شود.

۲. مفهوم شناسی مثل

مثل در لغت به معنای ۱. مانند، همتا؛ ۲. صفت؛ ۳. سخن، داستان، قصه؛ ۴. دلیل است. (خلیل جرّ، ۱۳۶۷، ج ۲: ۱۸۲۴). سخن رایج و شایعی است که به وسیله آن حال دوم، را به حال اول، یعنی حالتی را که اخیراً حادث شده است به حالتی که پیش از آن حادث شده و شبیه به آن است تشبیه کنند. (میدانی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۹) و در اصطلاح، جمله‌ای است مختصر، مشتمل بر تشبیه یا مضمون حکیمانه که به واسطه ی روانی لفظ، روشنی معنی و لطافت ترکیب، بین عامه مشهور شده و آن را بدون تغییر یا با تغییر جزئی در محاورات خود به کار برند. (بهمنیاری، ۱۳۶۹، مقدمه، «ص»، «ز»، «یا»)

مثلی که مورد بحث ماست در واقع همان تمثیل است و تمثیل همان استعاره ی تمثیلی است که اساس آن را تشبیه و استعاره و کنایه و مجاز تشکیل می‌دهد. البته ممکن است سخن حکیمانه‌ای به مناسبتی در موردی گفته شود و بتدریج در فرهنگ مردم وارد شود و

سینه به سینه از نسلی به نسلی منتقل گردد تا رنگ مثل به خود گیرد. اما این نوع مثل‌ها که پایه آن تشبیه و استعاره نباشد به معنای تمثیل نیست. (سبحانی، ۱۴۲۷: ۲۹)

۳. مفهوم شناسی ایمان و کفر

ایمان در لغت به معنای تصدیق کردن کسی و در انقیاد او در آمدن، (مهیار، بی تا: ۱۲۷) قرار گرفتن اعتقاد در قلب، (سیاح، ۱۳۸۷، ج ۱: ۶۰) و نیز به معنای خود یا دیگران را به امنیت رساندن است. (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱: ۱۵۰) و در اصطلاح، پس از اعتقاد است. شخص اگر پس از اعتقاد به عقیده‌اش تسلیم شد، مومن است و گرنه منافق یا کافر می‌باشد، از طرف دیگر هر قدر اعتقاد قوی باشد، تسلیم محکم خواهد بود، شدت و ضعف ایمان و دارای مراتب بودنش از این روشن می‌شود. (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۱۲۴)

کفر در لغت به معنای ناسپاسی کردن، انکار کردن و پوشاندن نعمت خداوند، ناگرویدن، بی‌اعتقادی و مقابل ایمان است. (دهخدا، ج ۱۱: ص ۱۳۶۳۹) و در اصطلاح، کفر، نقطه‌ی مقابل ایمان، یعنی انکار و یا تکذیب خدای متعال، نبوت رسول اکرم (ص)، قرآن، روز بعث و ... می‌باشد. البته مهمترین چیز در کفر در درجه اول، انکار خداست که انکار بقیه امور را نیز در پی دارد. پس «الله» و توحید در رأس هرم است و اگر آن تکذیب شود، انکار بقیه امور نیز می‌آید. (زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۷: ۴۵۰)

۴. حقیقت ایمان و کفر

در قرآن تمثیل‌های گوناگون برای حقیقت ایمان و کفر زده شده تا اهل ایمان و کفر بهتر بتوانند راه حقیقت را از راه ضلالت تشخیص دهند تا از فتنه‌های زمان، نجات یابند.

۴-۱. چراغ فروزان

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يُضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ». (نور، ۳۵)

این آیه متضمن و مقایسه‌ی مومنین به حقیقت ایمان با کفار است. مومنین را به داشتن این امتیازات معرفی می‌کند که به وسیله اعمال صالح هدایت یافته و به نوری از ناحیه پروردگارشان راه یافته‌اند که ثمره‌اش معرفت خدای سبحان، سلوک و راهیابی به بهترین پاداش و به فضل خدای تعالی است؛ در روزی که پرده از روی دل‌ها و دیده‌هایشان کنار می‌

رود. به خلاف کفار که اعمالشان ایشان را جز به سرابی بدون حقیقت راه نمی‌نماید، در ظلماتی چند طبقه و بعضی روی بعضی قرار دارند، خدا برای آنان نوری قرار نداده و نور دیگری هم نیست که با آن روشن شوند.

خداوند این نور را به چراغی مثل زده که در شیشه‌ای قرار داشته باشد و با روغن زیتونی در غایت صفا بسوزد و چون شیشه‌ی چراغ نیز صاف است، مانند کوب درّی بدرخشد و صفای این با صفای آن، نورّ علی نور تشکیل دهد. این چراغ در خانه‌های عبادت آویخته باشد، خانه‌هایی که در آنها مردانی مومن، خدای را تسبیح کنند، مردانی که تجارت و بیع ایشان را از یاد پروردگارشان باز نمی‌دارد. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۵: ۱۶۹ ۱۶۸)

این مثل درباره ی قرآن است در قلب مومن، همان طور که چراغ نور افشانی می‌کند و از آن چیزی کاسته نمی‌شود، قرآن هم هدایت می‌کند و به آن عمل می‌شود.

۴-۲. آب زلال و کف بی‌دوام

«أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُ بَدَاغٍ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ». (رعد، ۱۷)

آیه کریمه درباره طبیعت حق و باطل بحث نموده و به بیان فرق میان دو طریق حق، که همان ایمان به خدا و عمل صالح است و طریق باطل که عبارت از شرک و عمل زشت است و همچنین فرق میان اهل آن دو طریق یعنی مومنین و مشرکین پرداخته است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱: ۳۳۴)

خداوند برای شناخت حق و باطل نشانه‌هایی را بیان کرده است:

الف) حق همیشه مفید و سودمند است، همچون آب زلال که مایه حیات و زندگی است، اما باطل بی‌فایده و بیهوده است. ب) باطل همواره مستکبر، بالانشین، پر سر و صدا ولی توخالی و بی‌محتواست، اما حق متواضع، کم سر و صدا، اهل عمل و پرمحتوا و سنگین وزن است. ج) حق همیشه متکی به نفس است، اما باطل از آبروی حق مدد می‌گیرد و سعی می‌کند خود را به لباس او در آورد. (طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۶: ۶۴۰)

دل‌های مردم مانند نهرها به اندازه ظرفیت خود، از قرآن کریم بهره‌مند میشوند. آنان که اهل یقینند و آنان که دستخوش شک و تردیدند، هر کدام به اندازه خود از قرآن بهره‌مند می‌شوند، بنا بر این یقین مردم تشبیه به آب و شک مردم، تشبیه به کف شده است.

۵. مومن و کافر در قالب مقایسه

در اینجا به مقایسه مومن و کافر می‌پردازیم.

۵-۱. عبد «الله» و اسیر «الهیها»

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَ رَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (زمر، ۲۹)

این مثل حقیقت توحید و شرک را در تمامی حالات به خوبی ترسیم می‌کند. زیرا دل مومن که حقیقت توحید در آن جا گزیده است، دلی است که در دنیا بر طریق هدایت سیر می‌کند، چراکه چشم دل او در افق هستی همواره به یک ستاره پرفروغ نظر افکنده و راه به خطا نمی‌پیماید و او در زندگی خود و برای روزی و توان خود جز یک سرچشمه را سراغ ندارد. همان سرچشمه‌ای که سود و زیان و منع و عطا از اوست. لذا تنها بدین منبع فیاض چشم دوخته و تنها از آن استمداد می‌جوید و به یک ریسمان چنگ می‌زند تا او را نجات دهد اما آنکه دل به چندین سرپرست بد خلق سپرده است، همواره در اضطراب و تشویش خاطر به سر برده و ثبات قدم نخواهد داشت و نخواهد توانست تا رضایت خاطر یکی از متولیان را کسب کند چه رسد به آنکه رضایت همگان را جلب کند. (سید بن قطب، ۱۴۱۳ق، ج ۵: ۳۰۴۹)

پس فردی که تنها تسلیم یک نفر است همواره در آرامش و یقین به سر می‌برد و راه درست و مشخصی را طی می‌کند ولی فردی که خدمتکار چند ارباب باشد سرگردان و حیران است و آرامشی ندارد.

۵-۲. راستان و کژان

«أَقَمَّنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ». (ملک، ۲۲)

مثل کفار در لجاجت و سرکشی عجیبی که دارند و در نفرتشان از حق، مثل کسی است که راهی را که می‌خواهد طی کند، با خزیدن روی زمین آنهم به صورت، طی کند و معلوم است که چنین کسی نه بلندی‌های مسیر خود را می‌بیند و نه پستی‌ها را، و نه نقاط پرتگاه و سرایشی‌ها را. پس چنین کسی هرگز نظیر آن کس دیگر که سرپا و مستقیم راه می‌رود نمی‌تواند باشد؛ چون او جای هر قدم از قدمهای خود را می‌بیند و احیاناً اگر موانعی هم سر راهش باشد مشاهده می‌کند و علاوه بر این می‌داند که این راه به کجا منتهی می‌شود. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۹: ۳۶۰)

افراد بی‌ایمان چون خودخواه و لجوج هستند و جز منافع مادی و زودگذر خویش را نمی‌بینند، و از آنجا که مسیر آنها مسیر هواپرستی است، مانند کسی هستند که از سنگلاخی عبور می‌کند در حالی که بر سینه و دست و پا می‌خزد، اما کسانی که در پرتو ایمان هستند بینشی عمیق، و مسیری صاف و روشن دارند.

۵-۳. زمین حاصلخیز و زمین شوره‌زار

﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ﴾. (اعراف، ۵۸)

در قرآن و حدیث نبوی، دل‌های پاک و شایسته به زمین طیب و خاک پاک تشبیه شده اند، همانطور که دل‌های ناپاک و گمراه به زمین فاسد و خاک ناپاک تشبیه گردیده، چراکه «دل» و «خاک» هر دو محل زایش و رویش و پرورش هستند. دل، محل رویش عواطف و انگیزه‌ها و افکار و عقاید گوناگون است و خاک، محل رویش بذرها و میوه‌های مختلف با رنگ‌ها و طعم‌های گوناگون ... و همان‌طور که باران بر خاک می‌بارد، آیات رحمت و هدایت و مواعظ حیات بخش بر دل‌ها نازل می‌گردد که اگر دل مانند زمینی پاک و مستعد باشد، از آن باران رحمت به جنبش و حرکت درآمده و بذر نیکی‌ها و کمالات در آن روییده و میوه‌های معطر فضائل اخلاقی در آن به ثمر خواهد نشست. اما اگر دل مانند زمینی فاسد و شوره‌زار باشد، از آن جز به شرّ و بدی و فساد ارمغان دیگری نخواهد داشت. (سید بن قطب، ۱۴۱۳ق، ج ۳: ۱۳۰۰)

این آیه اشاره به این مساله دارد که تنها فاعلیت فاعل برای به ثمر رسیدن یک موضوع، کافی نیست بلکه استعداد و قابلیت قابل نیز شرط است، باران در یک جا سبزه و گل می‌رویاند و در جای دیگر خس و خاشاک!

۵-۴. «حیات و نور» و «مرگ و تاریکی»

﴿أَوْ مَن كَانَ مَيِّتًا فَأُحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾. (انعام، ۱۲۲)

کفر و ایمان از یک جهت به مرگ و زندگی تشبیه شده و از یک جهت به نور و ظلمت. مومن زنده است و کافر مرده، مومن نور دارد و کافر در تاریکی است. مرگ مرحله سکون است و انسان نه تغذیه می‌شود و نه حرکتی دارد و نه تولید مثل می‌کند، کفر نیز چنین است. همچنین مومن نور دارد و می‌تواند حق را دریابد و راه را از چاه تشخیص دهد. ولی کافر در

ظلمت است و قدرت تشخیص ندارد و سرگشته و حیرت زده است و صراط مستقیم را گم کرده است. (جعفری، ۱۳۷۶، ج ۳: ۵۴۲)

این مَثَل در واقع تلفیقی از دو مَثَل است یکی مَثَل مرده و زنده و دیگری مَثَل نور و ظلمت. از این آیه چنین به دست می‌آید کسی که ایمان دارد زنده است ولی این به تنهایی کافی نیست بلکه علاوه بر زنده بودن باید نوری هم داشته باشد و این بیانگر مراتب ایمان است و هر کس نور بیشتری داشته باشد در مرتبه بالاتری قرار دارد.

۵-۵. «بینا و سمیع» و «کور و کر»

«مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ». (هود، ۲۴)

افرادی که بر اثر لجاجت و دشمنی با حق و گرفتار بودن در چنگال تعصب و خودخواهی و خودپرستی، چشم و گوش حقیقت بین را از دست داده‌اند، هرگز نمی‌توانند حقایق مربوط به عالم غیب و اثرات ایمان و لذت عبادت پروردگار و شکوه تسلیم در برابر فرمان او را درک کنند. اینگونه افراد به کوران و کرانی می‌مانند که در تاریکی مطلق و سکوت مرگبار زندگی دارند، در حالیکه مومنان راستین با چشم و گوش شنوا، هر حرکتی را می‌بینند و هر صدایی را می‌شنوند و راه خود را به سوی سرنوشتی سعادت آفرین می‌گشایند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۹: ۶۷)

فخر رازی در وجه تشبیه این مثل می‌گوید: «همان گونه که خدا آدمی را از تن و روان آفریده و همچنانکه تن را چشم و گوش بخشیده، جان و روان را سمع و بصری می‌باید. اگر جسد به ظاهر کور و کر باشد، آدمی در جهان حیوان ماند، همچنان اگر چشم و گوش باطن او بسته باشد، در حوض ظلمات جهل سرگردان بماند. نه نوری ببیند که به آن راه هدایت جوید، نه آوازی شنود که از آن کلمه‌ی حق را استماع کند. همچنین است جاهل گمراه، چشم دل او و گوش باطن او از شنیدن کلمه‌ی حق کور و کر است. او نیز در تاریکی و ضلالت و گمراهی جاویدان و سرگردان خواهد بود». (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۷: ۳۳۵)

۵-۶. آزاده و برده

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَ مَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يَنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ». (نحل، ۷۵)

این آیه به مقایسه‌ی دو گروه مومن و مشرک می‌پردازد. خداوند برده‌ی مملوکی را به عنوان مثال ذکر می‌کند که قادر به هیچ چیزی نیست، نه قدرت تکوینی چندان دارد، زیرا

در چنگال مولایش همیشه اسیر است و از هر نظر محدود و نه قدرت تشریحی، زیرا حق تصرف در اموال خود و همچنین سایر قراردادهای مربوط به خویش را ندارد. در مقابل، خدا انسان مومنی را مثال می‌زند که به او انواع روزی‌ها و مواهب پاکیزه را بخشیده و این انسان آزاده با داشتن امکانات فراوان، پنهان و آشکار از آنچه در اختیار دارد، انفاق می‌کند. پس مسلماً این دو نفر باهم برابر نیستند. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۱ ق، ج ۸: ۲۶۴)

۵-۷. مستضعف و مستکبر

«وَأَضْرَبُ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَ حَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا ... وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مُنْتَصِرًا» . (کهف، ۴۳-۳۲)

این آیه مثل افراد مومن و کافر یا مثل افراد مستضعف و مستکبر است که قرآن این دو گروه را به دو نفر تشبیه کرده است که یکی بسیار ثروتمند و مغرور به مال و ثروت خویش و دیگری مستضعف ولی مومن و خدانشناس است که سرانجام به سبب ناسپاسی، تمام ثروت آن مرد مغرور نابود شده و این امر موجب بیداری او از خواب غفلت شده. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۳: ۲۷). قرآن در این مثل، منطق بعضی از کافران را که به اموال خود تکیه می‌کردند، ابطال کرده که این تکیه‌گاهی جاودانه و پیوسته نیست و به زودی از بین می‌رود. ولی کسی که به روز دیگر مومن باشد حیات جاودانه در سرای دیگر خواهد داشت. (طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۳۶۳)

در نتیجه انسان‌های کم‌ظرفیت هنگامی که به جایی می‌رسند و برتری مختصری از نظر مقام و ثروت بر دیگران می‌یابند، غالباً گرفتار غرور می‌شوند و امکانات خود را به رخ دیگران می‌کشند، و آن را وسیله برتری‌جویی قرار می‌دهند، عشق و علاقه آنها به دنیا کم کم پندار جاودانگی آن را در نظرشان مجسم می‌سازد، و ایمان به جاودانگی دنیای مادی چون تضاد روشنی با رستاخیز دارد به انکار معاد برمی‌خیزند غافل از این که نعمتهای دنیای مادی هر قدر وسیع و گسترده باشد نامطمئن و ناپایدار است و ممکن است همه در یک شب و یا حتی چند لحظه کوتاه از بین برود.

۶. ویژگی مومن و کافر

در اینجا به معرفی شخصیت و ویژگی کسی که متصف به ایمان و یا متصف به کفر است می‌پردازیم:

۶-۱. صبر و استقامت

«وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَغَمْلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ». (تحریم، ۱۱)

آسیه، نمونه بارز از مظاهر اخلاق است که به پیامبر خدا ایمان آورد و در مقابل چالش های سلطه و فشار شوهر طاغوت خود استقامت ورزید و ایمان او بود که در هر وضع و حالی به او نیروی مقاومت می‌بخشید تا نمونه عالی برای اقتدای مومنان در سراسر تاریخ شود. (مترجمان، ۱۳۷۷، ج ۱۶: ۱۲۶). او در آخرین لحظات زندگی‌اش دست به دعا برداشت و از خدا سه حاجت طلبید:

۱. وصول به قرب الهی و سپس بهشت؛ ۲. نجات از فرعون و عقایدش؛ ۳. نجات از محیط و جامعه فاسد. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۲۹۹)

دعاهای این زن با معرفت و ایثارگر در آخرین لحظه‌های زندگی، جملاتی بسیار حساب شده و دقیق است. جمله‌هایی که می‌تواند برای همه زنان و مردان مؤمن جهان الهام‌بخش باشد.

۶-۲. عفت و پاکی

«وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَتَ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا مِنَ الْقَانِينِ». (تحریم، ۱۲)

مریم، دختر عمران علی‌رغم انحراف بنی اسرائیل پس از موسی (ع) و شیوع کارهای زشت در میان ایشان، در قبال انحراف مقاومت نشان داد و پاکی و عفت خود را حفظ کرد. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۹: ۵۷۹). خداوند در این مثال برای حضرت مریم سه امتیاز بیان می‌کند:

۱. عفت و پاکدامنی؛ ۲. عبودیت و بندگی محض در برابر پروردگار؛ ۳. قنوت او در برابر خدا و سرشار از عبادت و اطاعت در برابر او. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۴۸)

این آیات به ما نشان می‌دهد که انسان توانایی آن را دارد که با اراده و تلاش خود، آن گونه که می‌خواهد زندگی کند. آسیه و مریم در مقابل اوضاع و احوال موجود و فشارها ایستادگی کردند و به خدا ایمان آوردند.

۳-۶. خیانت و عدم رازداری

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يَغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ». (تحریم، ۱۰)

این مثل حال کفار را در شقاوت و هلاکت روشن نموده، بیان می‌کند که اگر چنین شدند به خاطر خیانتی بود که به خدا و رسولش کردند و سرانجام خیانت به خدا و رسول همین است، هرچند از کسی سر بزند که وابسته و متصل به انبیاء باشد و حال کفار را به حال دو تا زن تاریخ مثل می‌زند. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۳۸: ۳۳۵). در این آیه به دو همسر پیامبر اسلام که در ماجرای افشای اسرار و آزار پیامبر دخالت داشتند، هشدار می‌دهد که گمان نکنند همسری پیامبر به تنهایی می‌تواند مانع کیفر آنها باشد. همان گونه که رابطه همسران نوح و لوط بخاطر خیانت از خاندان نبوت قطع شد و گرفتار عذاب الهی شدند. (سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۶: ۲۴۵)

این آیه اشاره به همه‌ی مؤمنان در تمام قشرهای جامعه دارد که پیوندهای خود را با اولیاء در صورت انجام گناه و خطا مانع عذاب الهی نپندارند.

۴-۶. حیواناتی گنگ

«مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الْاِذْيِ يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دَعَاءً وَ نِدَاءً صُمُّ بُكْمٌ عُمَى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ». (بقره، ۱۷۱)

این مثل، حال کفار را در شنیدن سخن انبیاء نشان می‌دهد که آن را می‌شنوند اما معنای آن را درک نمی‌کنند. آنها از نعمت چشم، گوش و زبان، بهره‌مند هستند ولی مادامی که از این ابزارهای شناخت استفاده نکرده و به وسیله‌ی آنها راه هدایت را نمی‌پیمایند گویی کر و لال هستند و گویی این ابزارها از وظیفه‌ی اصلی خود باز مانده‌اند و دیگر سودی نمی‌بخشند و این نهایت بدبختی برای انسان است که مجاری اندیشه و هدایت را بر خود سدّ نموده و از نعمت عقل و معرفت سودی نمی‌برد. (سیدبن قطب، ۱۴۱۳ق، ج ۱: ۱۵۶)

۵-۶. سگ هار

«... وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا...». (اعراف، ۱۷۶ - ۱۷۵)

این آیه تصویر کافری است که آیات و نشانه‌ها به او ارزانی شده و مورد فضل و عنایت الهی قرار گرفته و فرصتی برای رشد و هدایت در اختیار وی قرار گرفته. اما او این آیات و

علوم الهی که در آغاز چنان به آن احاطه داشته که همچون پوست تن او شده بود را از تن در آورده و از آیات الهی که همچون پوسته محافظ و سپر محکمی او را در بر گرفته بود با یک چرخش تند خارج گردیده و از عزت به ذلت فرو افتاده تا جایی که شیطان در او طمع کرده و همین انسانی که به زمین چسبیده و آلوده زرق و برق دنیا شده، به شکل سگی تغییر ماهیت داده، به گونه‌ای که دهانش را باز کرده و زبانش را بیرون آورده و چه به او حمله کنند و یا او را به خود واگذارند باز همین کار را تکرار می‌کند. (سید بن قطب، ج ۳: ۱۳۹۶)

آیات حکایت از آن دارد که خواست خداوند، بر اساس عملکرد ما است و برای رسیدن به مقام قرب الهی، باید از گرایش به دنیا و هوا و هوس دوری کنیم. انسان حریص هیچ گاه آرامش ندارد زیرا او هر چه داشته باشد، باز هم طمعش زیاد است، زیرا دنیاپرستی و حرص، نهایت ندارد.

۷. اعمال کافر

اعمال کافر در این آیات به شرح زیر است:

۷-۱. دریای ظلمات

«أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّي يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ». (نور، ۴۰)

دریای خروشان و مواجی را در نظر می‌گیریم که بسیار عمیق و ژرف است و می‌دانیم نور آفتاب که قوی‌ترین نورهاست تا حدّ معینی در دریا نفوذ می‌کند و آخرین اشعه آن تقریباً در عمیق هفتصد متر محو و نابود می‌گردد، بطوری که در اعماق بیشتر ظلمت دائم و شب جاودان حکمفرماست، چراکه مطلقاً در آنجا نوری نفوذ نمی‌کند و می‌دانیم که آب اگر صاف و بدون تلاطم باشد نور را بهتر منعکس می‌کند. ولی امواج متلاطم شعاع نور را در هم می‌شکند و مقدار کمتری از آن به اعماق آب منتقل می‌شود. اگر بر این امواج خروشان ابری تیره و تار بر بالای آن سایه افکنده باشد، ظلمتی که از آن حاصل می‌شود ظلمتی است فوق العاده متراکم. ظلمت اعماق آب از یک‌سو، ظلمت امواج خروشان از سوی دیگر. ظلمت ابر تاریک از سوی سوم، ظلماتی است که بر روی یکدیگر قرار گرفته است و بدیهی است که در چنین ظلمتی نزدیک‌ترین اشیاء قابل رؤیت نخواهد بود. کافرانی که از نور ایمان بی‌بهره‌اند به کسی می‌مانند که در چنین ظلمت مضاعفی گرفتار شده‌اند، به عکس مومنان روشن ضمیر که مصداق نور علی نورند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۴: ۴۹۳)

با توجه به این مطالب، بدیهی است که انسان در چنین ظلمت هول‌انگیزی، در تنهایی مطلق و جهل و بی‌خبری کامل فرو می‌رود، نه راه را پیدا می‌کند، نه همسفرانی دارد نه موضع خود را می‌شناسد نه وسیله‌ای در اختیار دارد، چراکه از منبع نور یعنی خدا کسب روشنایی نکرده است.

۷-۲. خاکستر و تندباد

«مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ». (ابراهیم، ۱۸)

کارهای نیک کسانی که به خدای خود کفر می‌ورزند به خاکستری تشبیه شده است که در یک روز طوفانی باد شدیدی بر آن بوزد. در چنین حالتی آن خاکستر در هوا پراکنده خواهد شد و پوچ و هیچ خواهد بود. اعمال این کافران نیز مانند آن خاکستر بر باد رفته است و هیچ نتیجه‌ای برای آنان ندارد و هیچ بهره‌ای نخواهند برد و در قیامت کارهای نیکوی آنان هیچگونه ارزشی نخواهد داشت و این خسران و ضرر بزرگی است که کافران در آخرت خواهند داشت. (جعفری، ۱۳۷۶، ج ۵: ۶۰۲)

بنابراین شرط صحت اعمال انسان، ایمان است؛ زیرا اگر ایمان نباشد عمل فاقد ارزش است.

۷-۳. سراب فریبنده

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَقَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ». (نور، ۳۹)

آیه اشاره به امیدهای کاذب و خوابهای پریشان و خیالات واهی کفار دارد، که پس از سپری شدن ایام عمرشان و با مشاهده مرگ به وضوح در خواهند یافت که هر آنچه بدان امید بسته بودند سرابی بیش نبوده و عطش آنها را فرو نشانده است. (نجفی، ۱۳۹۸، ج ۱۴: ۱۰۸)

آنها کسانی هستند که در بیابان خشک و سوزان زندگی، به جای آب به دنبال سراب می‌روند و از تشنگی جان می‌دهند؛ در حالیکه مومنان در پرتو ایمان، چشمه‌ی زلال هدایت را یافته و در کنار آن آرمیده‌اند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۴: ۴۹۰)

۸. آثار ایمان و کفر

۸-۱. پاک و ثبات

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ». (ابراهیم، ۲۴ و ۲۵)

کلمه «طیبه» به درختی مثال زده شده که دارای پنج ویژگی مهم است:

۱. پاک و پاکیزه و خشبو است؛ ۲. ریشه‌ی آن در زمین مستحکم است؛ ۳. رشد صعودی آن است که شاخه‌های این درخت به طرف آسمان رشد می‌کند؛ ۴. دائمی بودن میوه‌های آن است؛ ۵. به فرمان خدا براساس طبیعت و نظام آفرینش سیر می‌کند، یعنی همگی تسلیم فرمان خداوند هستند. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۳۳۴ - ۳۳۰)

این ویژگی‌های مطرح شده، مسلماً در کلمه توحید و محتوای آن، در یک انسان موحد و با معرفت و در یک برنامه سازنده و پاک، اینها همه روینده است و پوینده و متحرک، همه دارای ریشه‌های محکم و ثابت‌اند. دارای شاخه‌های فراوان و سر به فلک کشیده، همگی پرثمرند. هرکس به کنار آنها بیاید در هر زمان که باشد از میوه‌های آن بهره می‌گیرد. برنامه‌های آنها از سر هوی نیست بلکه همگی به اذن پروردگار است.

مردان بزرگ و با ایمان، این کلمات طیبه پروردگار، حیاتشان مایه برکت است. مرگشان موجب حرکت، آثار آنها و سخنانشان همگی الهام بخش است و سازنده. (قاسمی، ۱۳۸۲: ۱۶۷)

۸-۲. آسودگی و عدم ثبات

«وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ». (ابراهیم، ۲۶)

«کلمه خبیثه» همان کلمه کفر و شرک، همان گفتار زشت و شوم، همان برنامه‌های گمراه کننده و غلط، همان انسان‌های ناپاک و آلوده و خلاصه هر چیز ناپاک است، به درختی مثال زده شده که دارای دو ویژگی است:

۱. از ریشه درآمده و ریشه‌هایش قطع شده و از لابه لای زمین خارج گردیده است؛ ۲. هیچ قرار و ثباتی ندارد و با کوچکترین حادثه و با کمترین وزش بادی جا به جا می‌شود. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۳۳۵)

بدیهی است درخت زشت و شومی که ریشه‌های آن کنده شده نه نمو و رشد دارد، نه ترقی و تکامل، نه گل و میوه‌ای و نه سایه و منظره و نه ثبات و استقرار، قطعه چوبی است که جز به درد سوزاندن و آتش زدن نمی‌خورد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۳۳۵ - ۳۳۲)

۸-۳. «نور و تاریکی»، «آرامش و عذاب»، «تلاش و سکون»

«وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ. وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ. وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْخُرُورُ. وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يُشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ». (فاطر، ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲)

ایمان نور است و روشنی بخش و به انسان در جهان بینی و اعتقاد و عمل روشنایی و آگاهی می‌دهد، اما کفر ظلمت است و تاریکی و در آن نه بینش صحیحی از کل عالم هستی است و نه از اعتقاد درست و عمل صالح خبری. ایمان یک نوع درک و دید باطنی است اما کفر جهل است و ناآگاهی. مومن در سایه انجام ایمانش در آرامش و امن و امان به سر می‌برد، اما کافر به خاطر کفرش از ناراحتی و رنج می‌سوزد. مومنان زندگانشان و دارای تلاش و کوشش و حرکت اما کافر همچون چوب خشکیده‌ای است که نه طراوتی، نه برگی، نه گلی و نه سایه دارد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۸: ۲۳۳ - ۲۲۹)

۹. نتیجه‌گیری

نتایج به دست آمده از مباحث مطرح شده در این پژوهش را می‌توان در نکات زیر ارائه کرد:
۱. درک بسیاری از مفاهیم و مضامین قرآن برای بشر میسر نیست، به همین دلیل خداوند در قرآن تمثیل‌های فراوانی را آورده است و در دل این تمثیل‌های قرآنی نتیجه‌های اخلاقی و آموزشی نهفته است.

۲. تمثیل‌هایی که در قرآن به کار رفته است کاربردهای قابل توجهی دارند از جمله: محسوس جلوه دادن مسائل، خاموش ساختن لجوجان، ایجاد تنوع در بیان، جذابیت بخشیدن به سخن، نزدیک ساختن مسائل، تذکر و برانگیختن فکر و اندیشه بشر.

۳. حقیقت ایمان به چراغ فروزان و آب زلال و حقیقت کفر به کف بی‌دوام می‌ماند.

۴. خداوند در تعدادی از آیات تمثیلی خود به مقایسه‌ی مومنین و کفار به صورت مستقیم پرداخته است.

۵. ویژگی مومنین در آیات تمثیلی به صبر و استقامت، عفت و پاکی و فروشنده پرمفعت و حال کفار همانند شخص خیانتکار و حیواناتی گنگ و سگ‌ها مطرح شده است.

۶. اعمال کافران در تمثیلات قرآن به دریای ظلمات و خاکستر و تندباد و سراب فریبنده تشبیه شده است.

۷. از آثار ایمان در این آیات، پاکی و ثبات و نور و آرامش و تلاش و از آثار کفر، آلودگی

و تاریکی عذاب و سکون بیان شده است.

فهرست منابع

* قرآن کریم.

۱. بهمنیار، احمد (۱۳۶۹)، داستان نامه بهمنیاری، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، تهران.
۲. جرّ، خلیل (۱۳۶۷)، فرهنگ لاروس، ترجمه حمید طبیبیان، امیرکبیر، چاپ دوم، تهران.
۳. جعفری، یعقوب (۱۳۷۶)، تفسیر کوثر، موسسه انتشارات هجرت، قم.
۴. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۸)، تفسیر تسنیم، إسرائ، قم.
۵. دهخدا، علی اکبر (۱۳۶۲)، لغت نامه، زیر نظر محمد معین و جعفر شهید.
۶. زبیدی، محمد مرتضی (۱۴۱۴ق)، تاج العروس من جواهر القاموس، دارالکفر، چاپ اول، بیروت.
۷. سبحانی تبریزی، جعفر (۱۴۲۷)، الایمان و الکفر فی الکتب و السنه، موسسه امام صادق (ع)، چاپ دوم، قم.
۸. سیاح، احمد (۱۳۸۷)، فرهنگ بزرگ جامع نوین، ترجمه المنجد، انتشارات اسلام، تهران.
۹. سید بن قطب (۱۴۱۳ق)، تفسیر فی ظلال القرآن، دار الشروق، بیروت.
۱۰. سیوطی، جلال الدین (۱۴۰۴ق)، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، کتابخانه آیت الله مرعشی، قم.
۱۱. سیوطی، عبدالرحمن بن أبی بکر (۱۴۲۱)، الاتقان فی علوم القرآن، دار الکتب العربی، بیروت.
۱۲. شکورزاده، ابراهیم (۱۳۷۲)، ده هزار مثل فارسی، چاپ ونشر انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد.
۱۳. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، قم.
۱۴. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۷)، تفسیر جوامع الجامع، ترجمه بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۱۵. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۶۰ش)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات فراهانی، تهران.
۱۶. فرهادیان، رضا (بی تا)، مبانی تعلیم و تربیت انسان در قرآن، الهادی، قم.

۱۷. فخر رازی، محمدبن عمر (۱۴۲۰ق)، التفسیر الکبیر، دار إحياء التراث العربی، چاپ سوم، بیروت.
۱۸. قاسمی، حمید محمد (۱۳۸۲)، تمثیلات قرآن، اسوه، چاپ اول، قم.
۱۹. قرشی، علی اکبر (۱۳۷۱)، قاموس قرآن، دارالکتب الاسلامیه، چاپ ششم، تهران.
۲۰. مترجمان (۱۳۷۷)، تفسیر هدایت، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، مشهد.
۲۱. مصطفوی، حسن (۱۳۶۰)، التحقیق فی کلمات القرآن، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
۲۲. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴)، الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، مدرسه امام علی ابن ابیطالب
۲۳. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول. تهران.
۲۴. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۲)، مثال‌های زیبای قرآن، نسل جوان، چاپ سوم، قم.
۲۵. مهیار، رضا (بی‌تا)، فرهنگ ابجدی عربی، فارسی.
۲۶. میدانی، احمد بن محمد، (۱۳۶۶)، مجمع الامثال، آستان قدس رضوی، مشهد.
۲۷. نجفی، محمدجواد (۱۳۹۸)، تفسیر آسان، انتشارات اسلامیه، تهران.